

# هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سردبیر: آرش کمانگر شماره 236 یکشنبه 11 بهمن 1383 30 ژانویه 2005

## انتخابات عراق و صرف مبالغ هنگفت توسط آمریکا و ایران

ترجمه: احمد مزارعی ص 8



فریاد اعتراض خود را علیه حکم ضد انسانی  
زندان، شکنجه، سنگسار و اعدام و در دفاع از  
اعتصاب غذای زندانیان سیاسی بلند کنیم!



متن گفتگوی ویدا هوشیار ( از  
رادیو لرابری ) با " صبح ناز  
داراب زند " همسر بینا داراب  
زند ، یکی از زندانیان سیاسی  
زندان گوهردشت کرج !

= در صفحه 13 =

## موافقت با رفتارندم از منظر مخالفت با انقلاب !!

آرش کمانگر

بخش قابل توجهی از کسانی که " فراخوان ملی رفتارندم " را مورد حمایت قرار داده اند ، در دفاعیات خود از این پروژه ، بر یک نقطه نقل مشترک پای میفشارند : " عصر انقلابات به پایان رسیده است " ! آنها برای عام الپسند کردن این مدعا ، نخست میان انقلاب و خشونت ، یک علامت بزرگ تساوی میگذارند و سپس راضی و خوشحال از حل قطعی این معادله ، شروع به بازاریابی برای پروژه خود می نمایند . در این نوشته سعی شده با استفاده از داده ها و تجارب تاریخی و نیز تناقضات عدیده اپوزیسیون اصلاح طلب ، تز آنها مورد نقد و کنکاش قرار گیرد .

بقیه در صفحه 2

## نقدی بر نوشته چهار تن از طراحان رفتارندم

تقی روزبه

اخیرا چهار نفر از طراحان رفتارندم آقایان: افشاری، دلبری، عطری و مؤمن در پاسخ به انتقادهای بعمل آمده نسبت به فراخوان رفتارندم مطلبی تحت عنوان "چرا فراخوان رفتارندم؟" نگاشته اند. نوشته مزبور با امتناع روزنامه شرق از چاپ آن، در پاره‌ای از سایت‌های مهم خارج کشور انعکاس یافت. از آنجا که در این نوشته از نقد فراخوان توسط منتقدین استقبال شده است، نگارنده به سهم خود از فرصت بوجود آمده برای طرح پاره‌ای انتقادات بهره جسته‌ام .

بقیه در صفحه 4

سه بدیل در برابر

جمهوری اسلامی

2- لیبرال دمکراسی

اردشیر مهرداد ص 11

## پرامون سوسیالیسم مشارکتی

ح. ریاحی ص 9

## موافقت با رفتارندم از منظر ....

آن‌ها را تکرار می‌کنند. مثلاً سخنانی از این دست به وفور شنیده می‌شود: «هیچ ویروسی خطرناک‌تر از انقلاب اجتماعی کارگران و زحمتکشان نیست!!» و یا «عصر انقلابات به پایان رسیده» و «انقلاب با استقرار دموکراسی تضاد دارد!!»  
دومین تناقض، خود را در برخورد با انقلاب سیاسی و اجتماعی، بدین صورت جلوه‌گر می‌سازد که این حضرات در طول تاریخ معاصر هر جا که منافع طبقاتی‌شان ایجاب نموده بسیار هم از انقلابات دفاع نموده و ابتدا در خاطر مبارک‌شان نبوده که انقلاب را ویروس و انقلابیون را جزامی می‌پنداشته‌اند. «مرگ خویست ولی برای همسایه»!! پایش برسد اینان هم اهل انقلاب و جنگ داخلی‌اند و هم اهل شورش و کودتا و قیام مسلحانه.

برای نمونه وقتی آمریکا، انقلاب سیاسی‌اش را برای رهایی از استعمار انگلیس برپا نمود و یا وقتی جنگ داخلی (نوعی انقلاب) در ایالات متحده برای برچیده شدن بردگی سیاهان آغاز شد و یا وقتی در دروس تاریخی‌شان از انقلاب بورژوازی کبیر فرانسه با احترام یاد می‌کنند و یا همین 15 سال پیش انقلابات سیاسی در کشورهای بلوک شرق برای به زیر کشیدن توتالیتاریسم حزبی را مورد تحسین و تشویق قرار می‌دادند، ابتدا یادشان نبود که انقلاب روشی «کودکانه، ماجرا جوانانه، خشونت طلبانه و بی‌حاصل» است!!

آنها با انقلاب و خشونت در ایران مخالفند، اما وقتی رژیم طالبان با تهاجم نظامی آمریکا و «انقلاب» مجاهدین شمال افغانستان سقوط کرد و یا رژیم صدام با همین تهاجم و البته همکاری جنبشهای مسلحانه کرد در شمال و شیعه در جنوب سقوط کرد، به شدت ابراز خوشحالی نموده و آنرا به فال نیک گرفتند. و یا وقتی همین چند هفته پیش اپوزیسیون اوکراین توانست با حمایت بخشی از مردم و حمایت گسترده آمریکا و اروپا از طریق تحسن و اعتراضات سراسری که غربیها آن را «انقلاب نارنجی» نام نهادند، رژیم تحت الحمایه روسیه را بزیر کشند، سخت مایه خوشحالی و رضایت اصلاح طلبان رنگارنگ ایرانی قرار گرفت، و یا مثلاً همین الان که اصلاح طلبان اپوزیسیون، انقلابیون چپ و دمکرات را مورد انواع تهمت‌ها و افتراها قرار می‌دهند، سخت مواظب‌اند که هر ساله سالگرد انقلاب مشروطه را جشن بگیرند. یعنی سالگرد پذیرش مشروطه به جای استبداد مطلقه قاجاری و تاسیس اولین مجلس قانون‌گذاری در کل تاریخ چند هزار ساله ایران. ولی انگاری یادشان نیست که آن انقلاب، محصول فشار و جنبش توده‌ای و مسلحانه از گیلان تا آذربایجان، از تهران تا خراسان و غیره بوده است؟!

نه! ایدئولوگ‌ها و روشنفکران شیفته کاپیتالیسم، نه از انقلاب در علوم بدشان می‌آید و نه از انقلاب در حوزه سیاست.

مهم اما، برای آنها این است که هر دو انقلاب، آیا سلطه و سروری اقلیت بهره‌کش و «نخبگان» را تضمین می‌کند یا نه؟ آنها با انقلاب اجتماعی است که مشکل دارند، یعنی انقلابی که در آن «هیچ بوده گان هر چیز می‌گردند» و دموکراسی حقیقی یعنی حکومت اکثریت ستم‌کش شکل می‌گیرد.

سومین نقطه ضعف مخالفین انقلاب و طرفداران صرف اصلاحات تدریجی این است که بحث مربوط به رابطه انقلاب و رفورم را در قالب یک سنوآل کلیشه‌ای زندانی می‌کنند تا با استناد به وضعیت موجود، بینش رفورمیستی خود را توجیه کنند. پرسش کلیدی آنها چنین است: رفورم یا انقلاب؟

در نگرش ما سوسیالیست‌ها، طرح سنوآل بدین شکل تماماً گمراه کننده است چون ما در عین حال که به انقلاب و بنابراین تغییرات بنیادی و ساختارشکنانه در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی موجود می‌اندیشیم بلکه از همین امروز برای هر قدم رفورم و بهبود وضعیت سیاسی-اقتصادی مردم نیز تلاش می‌کنیم. در خلال مبارزه برای خواست‌های جزئی است که ما به اکثریت ستم‌کش می‌گوییم و آنها نیز خود در زندگی روزمره تجربه می‌کنند که: «خانه از پای بست ویران است» و نمی‌توان صرفاً با «نقش ایوان» آن را به طور پایدار «قابل سکونت» نمود.

بر همین اساس ما همواره گفته‌ایم: «رفورم محصول فرعی انقلاب است.»!

روزا لوکزامبورگ در اثر مهم خود در نقد عقاید ادوارد برنشتاین (که از تئوی سوسیالیسم تدریجی و رفورمیستی دفاع می‌کرد)

26 سال پس از شکست انقلاب بهمن در ایران و 15 سال پس از فروپاشی اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی در جهان و اعلام پایان تاریخ، ایدئولوژی، انقلابات اجتماعی و مبارزات طبقاتی، توسط جامعه‌شناسان و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری، انسان باید "عقل" خود را از دست داده باشد که کماکان از آرمان انقلاب و تحولات رادیکال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جانبداری کند.

اینک خیلی‌ها و از جمله انبوه انقلابیون سابق قانع شده و یا می‌شوند که جز رفورم و اصلاحات تدریجی راهی برای برون رفت از وضع موجود یافت نمی‌شود و رفورمیسم تنها شیوه سیاسی ممکن و مفید برای ادامه مبارزه و بهسازی جهان و کشورما است. این نحوه نگرش به چگونگی حل معضلات بشری، در ایران کنونی تا حدودی محصول دوران سیاسی جدیدی که پس از دوم خرداد 76 پدید آمده نیز می‌باشد. دورانی که به ادعای این دسته از روشنفکران، دیسکورس یا گفت‌مان اصلاح و اصلاح‌طلبی، بینش و منش حاکم بر جامعه است و یا باید باشد.

این بخش از روشنفکران که ردپای آنها را می‌توان در همه نخله‌های سیاسی، فکری و طبقاتی موجود در جامعه سراغ گرفت، برای تبیین و یا توجیه نظریه خویش، بیشتر از آن که زحمت کنکاش و ریشه‌یابی مسائل را به خود بدهند عموماً در سطح مسائل بی‌توجه می‌کنند و گاه تنها با فاکت آوردن از چند رویداد، خود را به کلی از زحمت استدلال علمی معاف می‌نمایند.

بدین جهت قبل از هر چیز و بیش از هر چیز باید مکتبی کوتاه بر واژه‌های مورد مجادله یعنی انقلاب و رفورم داشته باشیم.

انقلاب یک تحول کیفی و بنیادی، یک چرخش ساختاری و اساسی در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه‌شناسی عبارت است از سرنگونی یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو. اما واژه رفورم که به فارسی آن را اصلاح و اغلب به صورت جمع-اصلاحات- می‌گویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه‌های حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد، بدون آن که بنیاد نظام را دگرگون سازد. از این قبیل است: رفورم ارضی، رفورم سیاسی، رفورم آموزشی، رفورم بازرگانی، رفورم انتخاباتی، رفورم اقتصادی، اصلاح دستمزدها و غیره.

انقلاب، در ساختار، بنیان، محتوی و ماهیت پدیده‌ها دست می‌برد و آن را دستخوش دگرگونی و تغییر می‌نماید. رفورم اما همچنان که از نامش پیداست، یعنی تجدید فرم، دوباره شکل دادن، تجدید آرایش. از این رو با رونما، نموده‌ها و اشکال پدیده‌ها سروکار دارد و قصد تغییر ماهوی و زیربنایی آنها را ندارد.

هر جامعه‌شناس منصفی -صرف‌نظر از این که به کدام اردوی سیاسی و طبقاتی معتقد باشد- با چنین تعاریفی از مقولات انقلاب و رفورم موافق است. دامنه این توافق اکنون تا بدان جا است که مثلاً در بسیاری از حوزه‌های علمی و عموماً غیرسیاسی نیز برای تبیین برخی کنش‌ها، اختراعات و تحولات نوآورانه به وفور از واژه مذکور استفاده می‌کنند. مثلاً انقلاب صنعتی، انقلاب انفورماتیک، کشف و یا اختراع انقلابی در فلان عرصه پزشکی، ژنتیک، کشاورزی، فضانوردی و ...

اولین تناقض مخالفین انقلاب نیز در همین برخورد دابل استاندارد (دوگانه) نهفته است. یعنی مثلاً آقای بیل گیتز میلیاردر معروف کمپانی مایکروسافت از یک طرف تا مغز استخوان مخالف انقلابات اجتماعی است اما از طرفی دیگر به خود می‌بالد که تکنولوژی انفورماتیک را دچار انقلاب نموده است. یعنی این‌که می‌پذیرد علم در کنار تغییرات تدریجی، متناوباً دچار دگرگونی‌های بنیادی و انقلابی شود، اما همین نیاز را در حوزه سیاست و مسایل اجتماعی احساس نمی‌کند. البته معیار دوگانه ایشان برخاسته از منافع ویژه طبقاتی‌شان است، از این‌رو می‌داند که دارد چه کار می‌کند، تاسف برای آنان که از طبقه بیل گیتز نیستند اما حرف

## موافقت با رفراندم از منظر ....

بود، اما فهرآمیز بودنش جبر نبود. دوم این‌که برای اکثریت مردم بسیار مطلوب است و بسی مناسبت خواهد بود که در برابر مطالبات و جنبش‌های عادلانه اکثریت ستم‌کش، حاکمان یا " سرعقل " بیایند و یا از ترس قالب تهی کنند و پیش از این‌که خود و مردم را به کشتن دهند، دستان‌شان را به علامت تسلیم بالا برند و یا فرار مسالمت آمیز را بر فرار قهارانه ترجیح دهند !

اما می‌دانیم و در طول قرون بر ما ثابت شده که حاکمان هم‌چون شاه در انقلاب 57 تنها بعد از این‌که چند هزار نفر را در میدان شهرها درازکش کردند، تازه برای فریب مردم اعلام می‌کنند که " صدای انقلاب‌تان را شنیده‌ایم" تسلیم به انقلاب! حرفش را نزنید. با این وجود اگر گارد جاویدان ماجراجویی نمی‌کرد شاید قیام مسلحانه 20 تا 22 بهمن هم از جانب مردم رخ نمی‌داد و کار بعد از فرار شاه به خوشی می‌گذشت. پس این پایینی‌ها نیستند که تشنه قهر و خشونت‌اند، بلکه این بالای‌ها هستند که تجسم قهر سازمان یافته‌اند. حتی در مورد آفریقای جنوبی که رفرمیست‌های وطنی به عنوان نمونه‌ای از استحاله و گذار مسالمت آمیز به دست می‌دهند نیز چند نکته به عمد فراموش می‌شود. یکی این‌که کنگره ملی آفریقا يك سابقه مبارزه چند ده ساله قانونی، غیرقانونی، مسالمت‌آمیز و فهرآمیز پشت سر خود داشته، از بازوی نظامی‌اش به رهبری رفیق‌ان‌بناخته کرایس هانی رهبر حزب کمونیست گرفته تا کارگران اتحادیه کوساتو تا جوانان و حاشیه‌نشینان محلاتی چون " سووتو ". دوم این‌که آپارتاید نژادی و حکومت اقلیت سفیدپوست بر اثر این مبارزات انقلابی و نیز فشارهای گسترده بین‌المللی آخرین نفس‌های خود را می‌کشد، بنابراین اگر تسلیم نمی‌شد، سرشان به باد می‌رفت؛ سوم این‌که تحویل قدرت را بدون امتیاز هم صورت ندادند، شرطشان این بود که انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی فرا نرود یعنی به ساحت مقدس نظام سرمایه و بورژوازی سفید خراشی وارد نشود والا اگر جناح بورژوازی کنگره ملی سازش نمی‌کرد، یعنی از عدالت اجتماعی دست نمی‌شست، معلوم نبود اقلیت سفید، همین تحویل را به تعویق نمی‌انداخت.

و بالاخره پنجمین نکته در بینش طیف رفرمیست این است که اصلاحات و عقب نشینی‌های موردی حاکمان را محصول فرعی مبارزه انقلابی نمی‌پندارند. يك ضرب‌المثل فارسی می‌گوید " باید به مرگ بگیری تا به تب راضی شود ". اگر قرار باشد هم‌چون غالب امضا کنندگان طرح رفراندم از مطالبات عادلانه خود نظیر جدایی دین از دولت، حق تعیین سرنوشت ملل، مخالفت با هر نوع مداخله خارجی، جمهوری لائیک و مبتنی بر حق رای آزاد مردم، دموکراسی واقعی، عدالت اجتماعی و غیره کوتاه بیاییم و آهنگ قدم‌های خود را با قدم‌های آنها هماهنگ کنیم، آن‌گاه نظام حتی از برآوردن پیش پا افتاده ترین مطالبات نیز خودداری خواهد ورزید. اگر مردم هم به تب بگیرند، نظام، عطسه هم نخواهند زد. تا کارگران اعتصاب نکنند، تا تهی‌دستان شهری شورش نکنند، تا دانشجویان تظاهرات و میتینگ برپا نکنند، تا زنان و جوانان به طور روزانه حول مطالبات خود با نیروهای رژیم درگیر نشوند و تا اقلیت‌های ملی در چهار گوشه فلات ایران فریاد اعتراض خویش را به تداوم ستم ملی و فرهنگی بلند نکنند، آب از آب هم تکان نخواهد خورد، حتی جزئی‌ترین اصلاحات سیاسی هم پیش نخواهد رفت.

بنابراین به عنوان موخره، از زبان جان‌بناخته عزیز جنبش بین‌المللی سوسیالیستی، کارگری و زنان یعنی روزا لوکزامبورگ \_ که در 14 ژانویه 1919 در زمان حکومت سوسیال دموکرات‌ها در آلمان توسط پلیس سر به نیست شد\_ به اصلاح طلبان و سوسیال رفرمیست‌های وطنی می‌گوییم:

**« هرکس خواستار تقویت دموکراسی است، باید خواهان تقویت و نه تضعیف انقلاب اجتماعی باشد، که با کنار گذاشتن تلاش‌های انقلابی، به همان اندازه فاتحه جنبش خوانده شده است که فاتحه دموکراسی. »**

می‌نویسد: « از نظر سوسیالیسم علمی میان رفرورم اجتماعی و انقلاب اجتماعی رابطه تفکیک ناپذیری وجود دارد. به این معنی که برای او، رفرورم اجتماعی وسیله است و دگرگونی اجتماعی هدف. » روزا عقیده دارد که از قضا این رفرورمیست‌ها و از جمله تئوری‌های برنشتاین و کنراد اشمیت هستند که این دو عامل را در مقابل يك دیگر قرار می‌دهند. روزا لوکزامبورگ می‌نویسد: « تمام این تئوری به چیز دیگری جز این بحث منتهی نمی‌شود که از دگرگونی اجتماعی یعنی هدف نهایی سوسیالیسم صرف‌نظر گردد و برعکس، رفرورم اجتماعی که وسیله‌ای برای مبارزه طبقاتی است تبدیل به هدف گردد. برنشتاین به گویاترین و تندترین لحن نظریات خود را چنین فرموله می‌کند: " هدف نهایی هرچه باشد برای من چیزی نیست و این جنبش است که همه چیز است." رفرورمیست‌ها که سرنگونی قدرت سیاسی و تسخیر انقلابی حکومت توسط مردم را به عنوان يك تئوری آنارشیستی محکوم می‌کنند گرفتار این کج فهمی بزرگ‌اند که آن‌چه را از صدها سال پیش، نقطه عطف و نیروی محرکه تاریخ بشری می‌باشد، يك حساب غلط آنارشیستی می‌شمارند. از زمانی که جامعه طبقاتی به وجود آمده و مبارزه طبقاتی محتوای عمده و اصلی تاریخ آن را تشکیل داده، سرنگونی و برپایی قدرت سیاسی پیوسته هم هدف کلیه طبقات در حال رشد و اعتلا بوده و هم آغاز و پایان هر دوره تاریخی. در مبارزات درازمدت اشراف علیه اسقف‌ها، در مبارزات پیشه‌وران علیه اشراف شهرها، در مبارزات بورژوازی علیه فئودالیسم در عصر جدید و غیره به این موضوع برخورد می‌کنیم. »

بنابراین بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی حق داشتند که بگویند، رفرورم قانونی و انقلاب به منزله منتهای مختلفی از پیشرفت تاریخی نیستند که بتوان به طور دل‌خواه آن‌ها را در بوفه تاریخ به عنوان غذای گرم یا سرد انتخاب کرد، بلکه آن‌ها عوامل مختلفی در تکامل جامعه طبقاتی می‌باشند که شرط وجود و مکمل يك دیگریند. به همین خاطر است که انقلابیون سوسیالیست، علاوه بر مرزبندی با رفرورمیست‌ها با آنارشیست‌ها نیز که به بهانه هدف غایی و مبارزه برای استراتژی و آلترناتیو حکومتی و اجتماعی، مبارزه برای خواست‌های بی‌واسطه و اصلاحات جزئی را تخطئه می‌کنند و یا اگر آن را در حرف می‌پذیرند، در عمل هیچ تاکتیکی برای پیشبرد آن اتخاذ نمی‌کنند، مرزبندی دارند.

چهارمین نکته در دیدگاه رفرورمیست‌ها، سفسطه و خلط میثی بدین مضمون است که میان انقلاب و خشونت علامت تساوی می‌گذارند و به بهانه جلوگیری از قهر و خونریزی و ممانعت از فروپاشی شیرازه جامعه مدنی و بروز يك سناریوی سیاه و برای بعضی‌ها خطر " تبدیل ایران به ایرانستان" از مردم و انقلابیون و سرنگون‌طلبان می‌خواهند که از " خر شیطان پایین بیایند" و به منتهای سازشکارانه آنها از قبیل " فراخوان ملی رفراندم" رضایت دهند.

در پاسخ به این سفسطه، چند نکته قابل توضیح است. نخست این‌که در بینش سوسیالیسم انقلابی آن‌چه که مشغله اصلی و بنابراین هدف شمرده می‌شود، تحقق امر انقلاب اجتماعی کارگران و زحمت‌کشان برای پایان دادن به استبداد و استثمار، و تحقق واقعی و نه صوری دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم است. این‌که این هدف در هر کشور و در هر مقطع تاریخی چگونه و با استفاده از چه اشکال مبارزاتی معینی به پیش برده شود، نمی‌توان از قبل برای آن اصول تراشید. تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، خود بهترین و مناسب‌ترین تاکتیک‌ها را در پیش روی مردم و پیشروان قرار می‌دهد و چه بسا به خطا. از این زمره است فهرآمیز یا مسالمت آمیز بودن امر تسخیر قدرت سیاسی توسط مردم و دگرگونی بنیادی اجتماعی-اقتصادی دنبال آن. از همین رو هم مارکس و انگلس و هم لنین در دوره‌هایی از وضعیت سیاسی در انگلستان و یا روسیه امکان تصرف مسالمت‌آمیز حکومت و تحقق انقلاب را منتفی نمی‌دانستند. یعنی برای آن‌ها انقلاب اصل

## نقدی بر نوشته چهار تن .....

### نویسندگان مقاله وشکست اصلاح طلبان درون حکومتی

بخش مهمی از نوشته مزبور مربوط می‌شود به نقد نظرات اصلاح طلبان حکومتی و مدلل ساختن شکست ویا بن بست اصلاحات در درون سیستم حاکم و در همین رابطه به ترسیم فضای سیاسی که منجر به طرح فراخوان رفراندوم گردید، پرداخته‌اند. البته اگر در نظر بگیریم که انتقاد به این فراخوان از دوسو یعنی هم از زاویه مدافعان تقلیل مبارزه ضد استبدادی-دمکراتیک به مبارزه انتخاباتی در چهارچوب باصطلاح ظرفیت های قانونی رژیم صورت گرفته است و هم از منظر فروگاهیدن آن به یک مبارزه صرف ضد استبدادی، در این صورت اختصاص بخش زیادی از نوشته به انتقادهای بعمل آمده از موضع مدافعان ولایت مشروط قابل درک می‌گردد. حتی شاهد بوده‌ایم که عقبه تفکر آنان در خارج کشور و در کسوت "پوزسیون" متأسفانه علیرغم پژواک ملی و بین‌المللی شکست اصلاح طلبان، هنوز هم فعال بوده و انتقادهای آنان به پروژه رفراندوم از این زاویه مطرح شده است. اما همانطور که اشاره شد، انتقاد از زاویه سترون بودن این نوع از مبارزه ضد استبدادی و خطر نتهی شدن آن از گوهردمکراتیک، سوی دیگر انتقاداتی را تشکیل می‌دهد که متأسفانه هنوز هم پاسخ‌های لازم به آنها از سوی طراحان و مدافعان رفراندوم داده نشده است. طراحان رفراندوم در پاسخ به انتقادهای وارده از سوی مدافعان ولایت مشروط و استحاله طلبان، روشن ساخته‌اند که از نظر آنان کل رژیم اعم از ساختار حقوقی و حقیقی قدرت، مورد چالش قرار گرفته است. البته تجربه 8 سال گذشته دلایل لازم و کافی برای اثبات این نظر و مدلل ساختن شکست اصلاحات حکومتی در نظام جمهوری اسلامی فراهم آورده است. از این رو هر حرکتی اگر بخواهد واقعا گامی بجلو باشد باید بر نقادین تجربه شکست خورده و دستاوردهای آن استوار باشد. اما متأسفانه نقد طراحان رفراندوم از پروژه شکست اصلاح طلبی نقدی یک جانبه و ناقص بوده و از یک برخورد همه جانبه و پیگیر فاصله دارد. بطور کلی نقد شکست اصلاح طلبی را می‌توان در مؤلفه‌های زیر جستجو کرد.

**الف-** تجربه بیش از دودهمه مبارزه علیه رژیم و از جمله تجربه 8 سال اخیر نشان می‌دهد که ماهیت ارتجاعی، ضد دمکراتیک و صلب حاکمیت جمهوری اسلامی- که محصول درهم تنیدگی منافع سیاسی و مادی و نظامی طبقه سیاسی حاکم و در قالب یک ایدئولوژی واپسگراست- ظرفیت اصلاح پذیری ندارد. در نتیجه امید بستن به تغییر این نظام از کانالهای انتخاباتی و تمکین آن به خواست‌های مردم و شکوفاساختن مردم سالاری و دمکراسی از دل نظام کنونی توهمی بیش نبوده و نیست که اصرار بر آن موجب به هدر رفتن انرژی‌های اجتماعی می‌شود. تا آنجا که به ماهیت نظام و صلب بودن آن برمی‌گردد، طرح مقولاتی چون تفکیک اصلاح طلبی به درون حکومت و بیرون حکومت و نیز به "هدف‌های ساختار شکن" و "روش‌های اصلاحی" فاقد موضوعیت بوده و اغتشاش آفرین است. همین تجربه‌ها نشان داده است که رژیم جمهوری اسلامی تا آنجا که توان دارد و قادر به حکومت کردن است، تن به صندوق رأی و نتایج آن نخواهد داد. حکم فوق اگر در مورد تغییرات و اصلاحات درون سیستم صادق است، بطریق اولی در مورد تغییرات طلب شده از بیرون سیستم، آن هم از نوع "ساختار شکن" آن، بطریق اولی صادق است. از قضا بسیار منطقی است که تصور کنیم مقاومت و ایستادگی حاکمیت در برابر تقاضاهای بیرون از سیستم- توسط غیر خودی‌ها- چندین برابر بیشتر شود. به این دلیل اگر فشار اجتماعی متناسب باین مقاومت وارد میدان عمل نشود، هیچ راهی برای عبور از حاکمیت استبداد مطلقه وجود نخواهد داشت. و همین واقعیت است که سترونی و تناقض نهفته

در نظریه "هدف ساختار شکن" و "شیوه‌های اصلاحی" را به نمایش می‌گذارد.

از این رو وقتی طراحان رفراندوم در جمع بندی خود از شکست اصلاحات، از هدف ساختار شکن با روش‌های اصلاحی سخن به میان می‌آورند، حامل مواضع دوگانه و التقاطی هستند. یعنی نقد آنها شامل شکست روش‌های اصلاح طلبانه نمی‌شود. در همین جا باید اضافه کرد که نوشته حاضر به هیچ وجه در صدد نفی حداکثر تلاش برای پیش بردختی الامکان مبارزه بشیوه مسالمت آمیز و در مقام دفاع از خشونت باصطلاح انقلابی نیست. اما تأکید بر مبارزه مسالمت آمیز یک چیز است و روش‌های اصلاحی چیز دیگر. از این رو اتلاف و یا معادل قراردادن روش اصلاح طلبانه با روش مبارزه مسالمت آمیز نادرست است. هرچنان که معادل قراردادن حتمی انقلاب با خشونت نیز نادرست است.

بنابراین تا آنجا که به نقد روش‌های مبارزاتی در دوره اصلاحات برمی‌گردد، این جمع بندی مبین آنست که در نظام کنونی، صندوق انتخاباتی به مثابه وسیله ابراز رأی و روش مبارزه پاسخگو نیست. از این رو مطالبات رأی مردم بناگزیرباید در روش‌ها و اشکال نوینی جاری و بیان شود. خصلت کلی و اصلی این روش‌ها را فرا قانونی عمل کردن، به معنای فراتر رفتن از چه باید‌ها و نبایدها و سازوکارهای رسمی رژیم، به قصد ایجاد بحران کنترل برای ساختار حقیقی و حقوقی قدرت، جهت فراهم ساختن شرایط مناسب برای تحقق حاکمیت مردم تشکیل می‌دهد. این شیوه‌های مبارزاتی از نافرمانی‌های مدنی و اجتماعی تا اعتصاب‌ها و تظاهرات و نهایتاً انقلاب را در برمی‌گیرد. البته اگر همه‌پرسی در جای طبیعی و شایسته خود به همراه تأکید بر فراهم سازی پیش شرط‌های اصلی آن قرار نگیرد، و اگر اصرار داشته باشد بعنوان یک راه کار در شرایط کنونی مبنای عمل قرار گیرد، حامل پارادوکس فوق یعنی ترکیب هدف ساختار شکنانه با روش اصلاحی متکی بر صندوق رأی خواهد بود که در این صورت بناگزیربا توهم آفرینی همراه شده و مبارزه برای فراهم ساختن پیش شرط‌های برگزاری یک مجلس مؤسسان واقعا دمکراتیک جهت تدوین یک قانون اساسی جدید و تصویب آن از طریق همه پرسی را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد.

**ب-** علاوه بر آن، جمع بندی 8 سال تجربه نشان می‌دهد، که تا آنجا که به کاربرد فشار از بنده اجتماعی مربوط می‌شود باید علت شکست اصلاح طلبان را در گریز و ناتوانی آنها درسیج مردم و دامن زدن به مقاومت مدنی- اجتماعی دانست. آنها همانطور که خود نویسندگان "چرا فراخوان رفراندوم؟" اظهار داشته اند، حضور مردم را تنها برای ریختن رأی به صندوق‌ها برای دست‌پابی به قدرت و حفظ آن می‌خواستند و نه بیش از آن. البته چنین رویکردی از سوی اصلاح طلبان دولتی قابل درک است. از آنجا که دارای پیوندهای عمیقی با حاکمیت بوده و خود بخشی از مدافعین نظام بشمار می‌روند، و بهتر از هر کسی به فراروی مطالبات مردم از چهارچوب‌ها و ظرفیت‌های نظام واقف بودند. انتظاری جز این نمی‌رفت. بنابراین از این و براق کردن چنین اسب سرکش‌ی بیمانک بودند. اما متأسفانه بنظر می‌رسد که نویسندگان مقاله و سازمان دهنده‌گان "فراخوان ملی رفراندوم" نیز بهمان اندازه از رویکرد به جنبش‌های اجتماعی و جامعه مدنی گریزانند. و مشاهده می‌شود که باتوسل به انواع دستاویزها از انجام این وظیفه طفره رفته و در بهترین حالت آنرا به آینده نامعلوم حواله می‌دهند. در این‌جا فقط به پاره‌ای از این دستاویزها اشاره می‌کنم که حتی در نوشته‌های ایشان هم مطرح شده است.

این روزها بسیار متداول شده که بسیاری از فعالین سیاسی داخل کشور مردم را سرخورده و مأیوس و منزوی به تصویر کشند. طرح این مسأله البته از سوی اصلاح طلبان حکومتی که برغم همه تلاش‌های خود با "نه" کوینده مردم روبرو شده‌اند، عجیب نیست. اما طرح آن از سوی فعالین و مبارزان ضد استبدادی- دمکراتیک برآستی هم حیرت انگیز است و هم زبان بار آیا واقعا مردم منفعل و سرخورده شده‌اند؟ واگر آری از چه کسی وجه سیاستی؟ بی تردید جنبش ضد استبدادی- مطالباتی مردم در یک دوره انتقالی قرار داشته و دست بگیران مشکلات مربوط به تکوین عناصر نامتوزان این دوره گذار است. مردم بدرستی از سیاست‌ها و جریان‌ها معین و از خیانت به اعتمادهای آنان سرخورده و عصبانی هستند. اما اتلاف سرخوردگی و انفعال به کل رفتار سیاسی مردم، بعنوان مشخصه



## نقدی بر نوشته چهار تن .....

پرهیز از تکرار سناریوهای عراق و افغانستان در ایران است. آن‌ها نوشته‌اند "حال امیدواریم در ایران با درس گرفتن از تجربیات همسایگان شمالی و شرقی و غربی‌اش و با تکیه بر توان داخلی و فعال شدن جریان‌ها و نیروهای اجتماعی و انسجام مدنی و حضور فعال و مسالمت آمیز شهروندان در عرصه سیاست و جامعه از تکرار تجربه تلخ عراق و افغانستان جلوگیری شود".

با وجود تأکیدات فوق، متأسفانه پاسخ ارائه شده، نمی‌تواند بر طرف کننده ابهامات، نگرانی‌ها و انتقادات مطرح شده در این رابطه باشد: نخست آن‌که گرچه نمونه‌های عراق و افغانستان خشن ترین نوع مداخله محسوب می‌شوند، اما تنها مدل مداخلات قدرت‌های بزرگ و ویژه دولت آمریکا را تشکیل نمی‌دهد و البته برخلاف تصور مقاله‌نویسان (که در بخشی دیگری از نوشته آن‌ها می‌توان دید) این‌گونه مداخلات هیچ ربطی به دموکراسی نداشته و نمی‌توان آنرا در مقوله دموکراسی دسته بندی کرد. وگرنه قادر به توضیح عملکرد ضددموکراتیک دولت آمریکا در دهه‌ها کشور دیگر نظیر ونزویلا، همزیستی و حمایت ده‌ها ساله آنان از حکومت‌های استبدادی چون عربستان و مصر و حتی عراق دوره صدام نخواهیم بود. طرح خاورمیانه بزرگ هم هدف دیگری جز سازگار کردن شرایط این کشورها برای تضمین تداوم غارت منابع این کشورها توسط شرکت‌های فراملیتی و تضمین ثبات حکومت‌های کارگزاران کمپانی‌ها نیست. علاوه بر این‌ها آن‌ها حتی مخالف استفاده ابزاری از مذهب در حکومت نیستند. چنان‌که بحران و شکاف‌های درون نظام سرمایه داری بویژه در آمریکا موجب عروج نوعی از بنیادگرایی مذهبی از نوع مسیحی آن شده که در جهتی معکوس با دستاوردهای دموکراتیکی چون جدائی دین از حکومت قرار داشته و بصورت دستمایه ایدئولوژیک نومحافظه‌کاران آمریکائی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

**دیگران** که، تجربه مواردی چون گرجستان و اوکراین نیز مبین تلاش‌های بسیار گسترده دولت‌های غربی و ویژه دولت آمریکا برای سوار شدن بر موج جنبش مردم و جهت دادن به آن‌ها بوده است. و در این راه بودجه‌های هنگفتی بکار گرفته شد و عملیات پیچیده و وسیعی سازمان داده شد که در برابر آن رقم اختصاص یافته برای سرنگونی دولت مصدق و عملیات پنهانی برای براندازی آن ناچیز جلوه می‌کند. بعنوان مثال فقط یک قلم افشاء شده در مورد اوکراین رقم 60 میلیون دلار نشان‌دهنده. از قضا تجربه شکست خورده الگوی عراق، نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید را به تدوین استراتژی نوینی رهنمون شده است که تحت عنوان استراتژی چندوجهی و فراگیر با تلفیق وجوه سیاسی و نظامی و اقتصادی، در جستجوی همان هدف‌ها با شیوه‌های نوین است. آن‌ها در فرآیند گسترش امپراطوری خود در منطقه، ایران را در رأس اولویت‌های خود قرار داده و با تشکیل باصلاح کمیته ائتلاف دموکراتیک و تخصیص بودجه، برآند تا از طریق سوار شدن بر موج جنبش و جهت دادن به آن، و از طریق تماس و نفوذ در "تخته‌گان سیاسی" به اهداف خویش برسند. از جمله اقداماتی که کمیته مزبور در برابر خود قرار داده است، تلاش‌های گسترده برای تماس‌گیری با آن بخش از اپوزیسیون داخل و خارج کشور است که از نظر دولت آمریکا در جهت استقرار "دموکراسی" مورد نظر آمریکا قرار دارد. هدف اصلی جستجو و یافتن اسب یا اسب‌های تروائانی برای رخنه در جنبش ضد استبدادی و کسب هژمونی ایدئولوژیک-سیاسی بر آن است. بی‌تردید در چنین شرایطی خوش بینی و ساده‌انگاری فعالان سیاسی مدافع دموکراسی نسبت به هدف‌های دولت‌های امپریالیستی و دخیل بستن به آن‌ها، دانسته و نادانسته، می‌تواند درگشودن درب قلعه جنبش ضد استبدادی برای جهت دادن آن توسط این دولت‌ها نقش مهمی بازی کند.

### سکوت بر معنا

متأسفانه در شرایطی که کشور ما در مرزهای خود از چند جانب توسط دولت آمریکا عملاً در محاصره نظامی قرار داشته و هر روز مورد تهدید قرار می‌گیرد، و حتی معلوم می‌شود کماندوها و هواپیماهای تجسس برای تدقیق هدف‌های خود، داخل خاک ایران شده و می‌شوند، صادرکنندگان فراخوان فافد مرزبندی‌های روشن و قطعی با چنین مداخلاتی هستند. چنان‌که در متن اولیه فراخوان ضمن اشاره به نکات گوناگون، هیچ اشاره‌ای به مرزبندی با هرگونه مداخله

نقش لولای اتصال بین احزاب و نیروهای سیاسی گوناگون توسط بخشی از دانشجویان تئوریزه شده است. نقشی که در گذشته بجای تقویت روند دموکراسی و تقویت نقش آزادیخواهانه و مستقل جنبش دانشجویی، در خدمت دست‌یابی به قدرت توسط جناحی از حاکمیت قرار گرفت. در پی شکست اصلاح‌طلبان حکومتی، تحکیم وحدت همان سیاست را در فرآیند جدید با ایفای نقش لولای اتصال بین نیروها و سازمان‌های رسمی و علنی و بیرون از حاکمیت ادامه داد. بنابراین فرآخوان دهندگان وقتی این تلاش با عدم استقبال مواجه شد، آن‌ها نگاه خود را به خارج از کشور و در واقع نهادها و قدرت‌های بین‌المللی دوختند. نگاهی که اگر بر جنبش دانشجویی مسلط شود، در بهترین حالت جز تداوم ایفای همان نقش تسهیم نقاله شدن برای عروج استبداد جدید و این بار متکی به جهان‌خواران فراملی حاصلی ببار نخواهد آورد. بنابراین بحث ما در این جا ایدئولوژی استفاده از ابزار اینترنت و امکانات خارج نیست. که بی‌تردید بهره‌گیری از آن‌ها یکی از ابزارهای مدرن جهان امروز برای ارتباط‌گیری و برانگیزاننده‌ها و نظریه‌ها بشمار می‌رود.

**ب- گرچه** شعار فراندوم بخودی خود، بعنوان یک شعار سیاسی صرف که هدفش متمرکز کردن مبارزه برای تغییر کل سیستم و از طریق مسالمت آمیز است، الزاماً به معنای ائتلاف کسی با کسی نیست. اما در این رابطه چند نکته زیر در خود توجه است.

**اول** آن‌که نباید فراموش کرد که مطالبه فراندوم گرچه یک خواست دموکراتیک است، اما به تنهایی معادل دموکراسی حتی در سطح حداقل آن نیست. چرا که دلیل خصلت شکلی و تک‌مضمونی خود می‌تواند هم‌زمان بصورت فصل مشترک نیروهای دموکرات و حتی ضد دموکرات قرار گیرد. و در نتیجه حتی در صورتی که توسط استبداد حاکم مورد سوء استفاده واقع نشده و در جای طبیعی خود قرار گیرد، الزاماً نتیجه آن دموکراسی نخواهد بود. تجربه فراندوم در زمان شاه و جمهوری اسلامی و شماری از کشورهای استبدادی جهان این واقعیت را بخوبی نشان داده است. و از قضا دردنیای کنونی مستبدینی که در موضع قدرت نیستند، برای عروج خود از آن‌ها بهره‌می‌گیرند. از این رو بدیهی است که دموکرات‌ها ضمن دفاع از اصل همه پرسى، نمی‌توانند خود را تا سطح طراحان صرف فراندوم تنزل دهند. و مدعی باشند که با فراندوم "می‌توان دموکراسی به ارمغان آورد".

**دوم** آن‌که ادعای دانشجویان امضاءکننده فرآخوان در مخالفت قاطع با هرگونه همکاری و ائتلاف با سلطنت طلبان و مدافعان همه باهم، متأسفانه با گزارشات متعددی که در مورد این گونه نشست و برخاست‌ها و قول و قرارها در خارج کشور انتشار یافته و حتی صراحتاً به آن اذعان می‌شود، در تناقض است. آن‌ها حتی پیش نویس اولیه قانون اساسی خود را نیز به نگارش درآورده و آنرا در محافل خاصی می‌چرخانند.

**سوم** آن‌که نباید فراموش کرد که اگر همه پرسى خواهد از مرحله بحث و گفتگو-که طراحان بعنوان فزنخست مطرح کرده‌اند- فراتر رود و پایش را روی زمین گذاشته و عملیاتی شود، بناچار نیازمند یک سیاست عملی خواهد بود. و این به آن معناست که بالأخره فرآخوان دهندگان باید روشن کنند که چه نیروئی قرار است طناب مرگ را برگردن جمهوری اسلامی بیافکند؟ آیا مردم هستند که بعنوان نیروی محرکه دموکراسی وارد صحنه خواهند شد یا آن که این "دیگران" خواهند بود که بنام مردم و بدون حضوران عمل خواهند کرد؟ و اگر برآستی معتقد باشیم که دموکراسی را دیگران در پسین طلانی تقدیم‌امان نخواهند کرد، در آن صورت نیازمند جهت‌گیری‌ها و اقدامات دیگری هستیم، متفاوت از آن‌چه که تاکنون عمل شده است.

### چراغ سیزدادن به قدرت‌های بزرگ بعنوان یکی از مهم‌ترین انتقادهای وارد شده به فراخوان دهندگان

دانشجویان فراخوان دهنده در پاسخ خود به انتقادات وارده در این مورد تأکید کرده‌اند که هدف آن‌ها فعال کردن نیروهای اجتماعی و

## نقدی بر نوشته چهار تن .....

خارجی نشده و درحقیقت سکوت بسیارمعنایی برآن حاکم است. اگرحتی نخواهیم درنیات ویاورهای صادرکنندگان فراخوان تردیدی روا داریم، مسکوت گذاشتن مخالفت با هرنوع مداخله، خواسته یا نخواستی می تواند، به منزله نوعی چراغ سبز نشان دادن تعبیر و تفسیر شود. نمی توان هم ادعای دمکرات بودن کرد وهم درهمان حال با مداخله ازهرنوع آن مرزبندی نکرد. مردم ایران قرارنیست دررهائی ازقیم کنونی بانقیاد قیم دیگری درآیند.

### خلاصه کنیم:

این درست است که هیچ دمکراتی بدلیل باوربه دمکراسی و اصل حاکمیت مردم و هم چنین بدلیل باوربه اصل آزادی های بی قید و شرط سیاسی، نمی توانداختیارات مجلس مؤسسان برآمده ازرای مردم را پیشاپیش به تصویب گرایش و جهت گیری معینی محدود و مشروط کند. اما پذیرش مجلس مؤسسان بااختیارات بی قید و شرط و تأیید حق مردم به گزینش هرنوع نظام دلخواه، به معنای آن نیست که اولاً هر تصمیمی که از دل مجلس مؤسسان بیرون بیاید، الزاماً دمکراتیک است. وثانیاً باین معناییست که دمکرات ها در برابر هر تصمیمی بی طرف هستند و هیچ تلاشی را ازهم اکنون برای تقویت فرادستی موازین دمکراتیک در مجلس مؤسسان بعمل نمی آورند. برعکس اگر بپذیریم که حادثترین چالش امروز جامعه ما دمکراسی در برابر استبداد است، آنگاه معلوم می شود فقدان یک قطب واقعا دمکراتیک بزرگترین حلقه مفقوده فضای سیاسی کنونی را تشکیل می دهد. در چنین شرایطی تلاش برای قطب بندی آرایش سیاسی حول فراندوم که بنابه طبیعت خود می تواند شعار مشترک بین گرایش های متضاد باشد، در حکم گریز از پاسخ به چالش اصلی لحظه حاضر بوده و دانسته و ندانسته در خدمت بستر سازی برای شکل گیری یک بلوک مبتنی بر "همه باهم" برای عروج یک استبداد جدید بجای استبداد برافکنده شده خواهد بود.

از این رو نیروهائی که برآستی دغدغه دمکراسی را دارند، باید ضمن آماج قراردادن نظام واپسگرای کنونی به منابه هدف اصلی، درهمان حال از طریق مرزبندی های لازم با سایر نیروهای واپسگرا و غیردموکراتیک و مرزبندی قاطع با هرگونه مداخلات خارجی از حق حاکمیت مردم دفاع کنند. امضاء کنندگان فراخوان در مقاله خود نوشته اند: "که عده ای از مخالفین فراندوم به کمترالینین و انقلاب و حضور توده ها در خیابان ها راضی نیستند... پیش فرض این دوستان آن است که محور تغییرات عالم باید از نصف النهار فکری و گروهی آن ها بگذرد".

شاید چنین نظرات و انتظاراتی هم وجود داشته باشند. اما نقد اصلی به فراخوان دهندگان با توجه به ظرفیت ها و مواضع شناخته شده آن ها صورت می گیرد. و از قضا در غفلت آن ها از فرار دادن دمکراسی و الزامات آن بعنوان نصف النهار محور تغییرات جامعه ما. آیا داشتن چنین انتظاری از مدعیان دفاع از دمکراسی به معنای درخواست عبور محور عالم از نصف النهارات فکری و گروهی آن ها بشمار می رود؟ مشکل اصلی آن است که فراخوان دهندگان بیش از آن که در سیمای مدافعان دمکراسی وارد عرصه مبارزه صداستبدادی بشوند، در نقش مجلل و جوش دهندگان بین مدافعان دموکراسی و مخالفان آن وارد میدان عمل شده اند. و این نقش نا مادامی که آن ها به شفاف سازی موازین دمکراتیک و تلاش برای شکل گیری یک قطب دمکراتیک حول آن ها مبادرت نکنند، بناگزیر ادامه خواهد یافت.

10 بهمن 83

### \* با ما ارتباط بگیرید \*

سر دبیر هفته نامه

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.com](http://www.etehadchap.com)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

## انتخابات عراق و صرف مبالغ هنگفت توسط آمریکا و ایران



ترجمه: احمد مزارعی

نوشته: مرکز دانشگاه بغداد بخش مطالعات وحدت کشورهای  
عربی --- منبع: سایت [www.albasrah.net](http://www.albasrah.net)

### بادداشت مترجم:

همچنان که از متن ترجمه برمیآید اوضاع عراق بسیار پیچیده است ایران و آمریکا بنا به گرفتاریهای منطقه ای و جهانی خود خواستار انتخاباتی هستند که کمترین ارزش انتخاباتی ندارد. البته ناگفته نماند آمریکا از پیش نظرات خود را که چه گروه هایی و به چه تعدادی باید به مجلس راه یابند به وسیله لیبرمن که چند روز پیش از عراق بازدید نموده به اطلاع مسئولان عراقی رسانیده که از اینقرارد: سیستانی - 30، علاوی 40، کردها در مجموع 55، پاچه چی سنی 24، یاور "رئیس جمهوری" 16 تا 20، ترکمنها 15، مسیحیان، یزیدی ها و ایزدیها 10، و حزب کمونیست 12 ضدلی در نظر گرفته شده است، این تصمیم گیری پیشاپیش دروغ بودن انتخابات را آشکارا به نمایش میگذارد (این افشاگری به وسیله ی نویسنده مترقی عراقی سمیر عبید در مطبوعات عراق به چاپ رسیده است). از آن سو شخصیتهای مهم حقوقی و سیاسی بین المللی همچون کوفی عنان، جیمی کارتر، اخضر ابراهیمی و پوتین مخالفت خود را اظهار داشته و از همه مهمتر جریان سیاسی تازه ای که در عراق برای تشکیل مجلس موسسان، مخالفت با اشغال آمریکا و تشکیل دولت تازه ای زیر نظر سازمان ملل به وجود آمده و تاکنون موفق شده يك میلیون امضا جمع آوری کند. قرار است این طومار به سازمان ملل، اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای عرب نیز ارائه شود. نمایندگان جنبش جدید به رهبری عبدالامیر رگابی از شخصیتهای سرشناس ملی عراق در کنگره های متعددی در عرصه جهانی شرکت کرده و آخرین آن در جلسه مخالفان گلوبالیزاسیون در حیدرآباد هندوستان بود که در آنجا قطعنامه ای در دفاع از خواسته های این جنبش نوین سیاسی در عراق و خروج نیروهای آمریکایی صادر شد، شعار اینان: "انتخاب راهکارهای مختلف در خدمت هدفی واحد" میباشد. اینان سرسختانه از مقاومت مسلحانه علیه آمریکا حمایت میکنند و احتمال بسیار زیادی میرود که به زودی سخنگو و نماینده اوضاع سیاسی عراق در عرصه بین المللی شوند. بدون شك آمریکا با تمام توان میکوشد صدای آنان را خفه کند و این بستگی به کار سترگی دارد که آنان باید انجام دهند.

\*\*\*\*\*

هر روز که میگذرد مقاومت عمومی مردم عراق در اشکال مختلف آن بویژه مسلحانه علیه قوای اشغالگر گسترده تر میشود و هم اکنون جریان انجام "انتخابات" را با موانع جدی روبرو نموده، به

طوری که در بسیاری شهرها اماکن اخذ "رای" مخفی نگهداشته شده است. با این حساب باید دید که لجاجت و یکدنگی بوش و خانم رایس چه فجایعی را برای مردم عراق و منطقه به وجود خواهد آورد تا ثابت شود که "دمکراسی" زور زورکی آمریکا کار نخواهد کرد.

انتخاباتی که در عراق انجام خواهد شد انعکاسی از مبارزه بین المللی و منطقه ای خواهد بود که برای تسلط بر عراق میان آمریکا و ایران در حال انجام است. مفهوم رای دادن در این انتخابات این خواهد بود که عراق سهمیه کدام کشور، آمریکا یا ایران خواهد شد. مبارزه میان ملت عراق و اشغالگران آمریکایی نیست، بلکه این مبارزه میان آمریکای اشغالگر و آزمندهای ایران در عراق است. آنچه که در پایان ماه ژانویه اتفاق خواهد افتاد در حقیقت رفراندومی است برای تسلط بر عراق و پایان موجودیت به عنوان يك کشور مستقل.

طرفین آمریکا و ایران هر کدام کوششهای فراوانی به کار برده و مبالغ فراوانی را در قالب سازمانهای بسیار متعدد "انسانی" که در سراسر کشور عراق پراکنده اند، به مصرف رسانیده اند. تعداد احزاب رسمی که پروانه دریافت داشته و از طرف هیئت عالی انتخابات به رسمیت شناخته شده اند 237 حزب و سازمانهایی که زیر نام "حقوق بشر" از وزارت برنامه ریزی عراق اجازه فعالیت دریافت داشته اند به 17 هزار میرسد.

دولت آمریکا مخارج این احزاب و سازمانها را به طور ماهیانه پرداخت مینماید، کنگره آمریکا مبلغ 19 میلیارد دلار تحت نام "سازندگی کشور عراق" بودجه اختصاص داده است که بخشی از این بودجه نصیب این احزاب و سازمانها میگردد. ایران نیز بخشی از مخارج احزاب و سازمانهای وابسته به خود را تامین میکند. در این زمینه نماینده وزارت اطلاعات طی جلسه ای که با نمایندگان احزاب و سازمانهای وابسته به خود در شهر نجف داشته به آنان ابلاغ نموده که دولت جمهوری اسلامی ایران مبلغ 82 میلیون دلار برای مخارج انتخابات بودجه در نظر گرفته است.

با این حساب همه احزاب و سازمانهای موجود در عراق هر کدام به نوعی وابسته به این و یا آن سو میباشند. قابل ملاحظه اینکه بیشتر این احزاب و سازمانها از کمک دو جانبه هم ایران و هم آمریکا بهره میبرند و حماقت سازمانهای جاسوسی آمریکا موجب شده تا در دامی بیفتند که راه خلاصی برایشان نیست. هم اکنون آمریکا میدانند که در ورطه ی هولناکی گرفتار آمده است. اگر آمریکا موضع مخالفی علیه موثلفان وابسته به رژیم ایران اتخاذ نماید با مخالفت نیروهای مسلح "بدر" روبرو خواهد شد که چند روز پیش عبدالعزیز حکیم 2004/12/25 اعلام داشت که وی حاضر است برای تامین امنیت انتخابات، یکصد هزار مرد مسلح را در اختیار دولت قرار دهد که در حقیقت هشتادری به آمریکا بود، زیرا حکیم میدانست که آمریکا با این پیشنهاد موافقت نخواهد کرد. این پیشنهاد حکیم در عین حال التیاتومی به آمریکا بود که اگر بخواهند در امر انتخابات موانعی برای آنان ایجاد کنند آنان میتوانند مقابله کنند و این در حالی ست که آمریکا به علت جنگ فلوجه در اوضاعی بحرانی به سر میرد. آمریکا در عراق توانایی آن را ندارد که با این نیرو به مقابله بپردازد.

ایران و احزاب و سازمانهای وابسته به این دلیل خواستار اجرای انتخابات در وقت تعیین شده هستند که شرایط کاملاً به نفع آنهاست. آمریکا نیز میخواهد انتخابات انجام گیرد، تا پس از آن با بستن قراردادهایی در مورد پایگاه نظامی خود در سراسر عراق با دولت "منتخب" نیروهای خود را از شهرها بیرون برده و به پایگاههای خارج شهرها منتقل نماید زیرا با وارد شدن خساراتهای فاجعه بار به نیروهایش در فلوجه و سایر شهرهای عراق دیگر جایی برای ما در شهرها نیست. با این دلیل طرفین ایران و آمریکا خواستار برگزاری "انتخابات" میباشند.

آمریکا خواستار موفقیت احزاب و سازمانهایی است که در خدمت سیاستها و برنامه های وی قرار دارند. اینان شامل احزاب و سازمانهای کرد، ترکمن، عرب، اسلامی، مسیحی، سرمایه داری و کمونیست میباشند. سه مجموعه شامل عراق، لیست موثلفین و رافضین میباشد. در پیشاپیش این احزاب: جنبش همبستگی ملی، جنبش دمکراتهای عراق، حزب نهضت دمکراتیک ملی، هیئت عراق مستقل، مجمع وفاداران به عراق و مجلس اعیان عراقی هستند.





## انتخابات عراق و .....

## پیرامون سوسیالیسم مشارکتی

### ح. ریاحی

### قسمت اول

#### سرآغازی برای بحث و تبادل اندیشه

پس از فروپاشی اردوگاه کشورهای " سوسیالیستی " سابق بسیاری از شیفتگان این اردوگاه یا مایوس شدند یا از آنجا که هرگز نخواستند بودند و نمی خواستند باین پدیده برخوردی علمی و انتقادی داشته باشند به اردوگاه لیبرالیسم یا سوسیال دموکراسی پیوستند و به کرامات سرمایه داری بسنده کردند. اما کمونیست ها و سوسیالیست هایی که همواره مستقل می اندیشیدند و به آموزهای مارکس و انگلس و اساسا به نگرشی انتقادی مجهزند در مقابل این سوال قرار گرفتند: از این تجربه شکست خورده چه باید آموخت و بر مخریبه های آن چه باید بنا کرد؟ البته برای این میارزین راه آزادی و برابری اجتماعی و اقتصادی رودر رویی بامبلغین نئولیبرالیسم و همه کسانی که پایان جهان راسر داده بودند کار آسانی نبوده و نیست. در افتادن با خزانه اندیشه، پول، زرادخانه نظامی و قضاوت و سنگ دلی جهان گستران سرمایه داری اندیشه آیدیده، ایمانی پولادین و اراده ای آهنین می طلبد. یک امر، اما، برای عاشقان آزادی و عدالت اجتماعی روشن شد و آن اینکه نه تنها باید پروژه و برنامه سوسیالیستی خود را صیقل دهند بلکه در پیشبرد و تبلیغ آن از هر زمان دیگری بی گیر تر باشند.

#### سوسیالیسم واقعا موجود چه بود؟

بدون اینکه بخواهیم شرایط آزمون کشوری چون اتحاد جماهیر شوروی را نادیده بگیریم و فداکاریهای کارگران و زحمتکشان را در خاک مالیدن پوزه فاشیسم و دیگر دشمنان داخلی و خارجی فراموش کنیم، میدانیم که در آنجا:

به لحاظ سیاسی:

- 1- از دموکراسی اثری در کار نبود زیرا:
  - 2- حزب بردولت سروری میکرد و در واقع آنچه امروزه به عنوان حزب- دولت معروف است را با قبضه کردن تدریجی همه نهادها، سازمانهای کارگری و غیر دولتی پایه ریزی کرده بود.
  - 3- اداره امور جامعه زیر کنترل حزب بود و در نتیجه مردم تنها از طریق حزب میتوانستند در مسایل جامعه شرکت داشته باشند.
  - 4- احزاب و تشکل ها نه تنها نمی توانستند با حزب حاکم مخالف باشند بلکه تا آنجا مجاز بودند که مواضع رسمی حزب حاکم را بپذیرند.
  - 5- راه یافتن به حزب کار آسانی نبود ( فقط ده درصد جمعیت عضو حزب بود ) ( 1 ) و بدنه نظارت فعالی بر رهبری نداشت.
  - 6- اعضاء حزب از امتیازات و مزایای فراوانی برخوردار بودند و حزب عملا پاسدار سیستمی از تبعیضات اجتماعی و اقتصادی بود.
  - 7- حزب با تحمیل سهمیه معینی به ترکیب اجتماعی نمایندگان در انتخابات امتیازات ویژه خود را نهادینه کرده بود. ( 2 )
- به لحاظ اقتصادی :
- 1- مدیریت هرمی فرصت مداخله و مشارکت در تصمیم گیری را از کارگران و مصرف کنندگان می گرفت.

ایران دارای 233 کاندید میباشند. لیست مجلس ملی کردستان شامل حزب دمکرات کردستان، حزب اتحاد ملی کردستان و چند حزب کمونیست و اسلامی دیگر در کردستان که در مجموع 165 کاندید دارند. حزب کمونیست طرفدار آمریکا (بخشی از کمونیستهای عراقی انشعاب کرده و با آمریکا در حال مبارزه اند. مترجم) با شعار اتحاد ملت 275 کاندید را معرفی نموده، در این میان سهمیه انگلستان تنها يك حزب سلطنت طلب به نام پادشاهی مشروطه است که با 275 کاندید وارد میدان شده است. در مورد لیست مورد تأیید ایران باید گفت که آنان نیز متشکل از احزاب و سازمانهای شیعی، کمونیست، کرد و ترکمن میباشند. یکی از این مجموعه تحت نام "اتلاف عراق متحد" از 16 حزب تشکیل یافته که شامل دو حزب مجلس اعلي و حزب الدعوه، سازمان بدر، حزب مساوات، حزب کنگره ملی، اتحاد اسلامی ترکمانان، جنبش وفاداران به ترکمنها، جنبش اسلامی کردهای فیلی (اکثر کردهای فیلی و ترکمانان شیعه میباشند. مترجم) حزب الله و جنبش سید الشهدا . . . میباشد. ایران در مجموعه 228 کاندید معرفی نموده اند.

علیرغم قدرتمندی آمریکا در عراق و داشتن آن همه امکانات باید گفت که احزاب وابسته به آن پراکنده، طیفهای متخاصم، ملیتهای ضد یکدیگر و افکار مخالف را شامل میشود، برعکس آن، جریانان وابسته به ایران بسیار متحد و بر اعمال خود مسلط اند زیرا تفکرات طایفه ای و انسجام تشکیلاتی گذشته در درون آنان وجود دارد. اگرچه این بخش هم از آمریکا کمک مالی دریافت میکند اما به طور قاطعانه از ایران طرفداری میکنند. جریان وابسته به ایران در درون سازمانهای وابسته به آمریکا نفوذ دارند. اگرچه سیستمی اعلام نموده که وی از هیچ جریان خاصی حمایت نمیکند، اما وابستگان ایران این چنین شایع نموده که سیستمی از آنان حمایت میکند ولی نمیخواهد آشکارا بگوید.

از شواهد امر چنین برمیآید که طرفین رقیب هیچکدام خواستار تقسیم عراق نیستند و هر دو خواستار عراقی متحد و یکپارچه اند. در میان این دو جریان رقیب در عراق ملتی بزرگ قرار دارد که هیچکدام از این دو را قبول ندارند و دست رد به سینه ی هر دو زده و شعار بزرگ خود را بر دیوارهای بغداد نوشته است. شعار چنین میگویی: پیش از دادن رای وصیت خود را بنویس

با این حساب آن شهروند عراقی که در پایان ماه ژانویه به پای صندوق رای میرود در حقیقت به این مصوبه رای میدهد که عراق متعلق به آمریکا و یا ایران باشد و با این کار خود به وطن و شرف و تاریخ خود خیانت ورزیده است. بسیاری از احزاب و سازمانهایی که تحت تأثیر شرایط خاص به وجود آمده و به آمریکا و یا ایران پیوستند، اکنون به برنامه های آنان پی برده و جدایی خود را اعلام داشته و مردم را دعوت میکنند تا نسبت به توطئه هایی که علیه کشور و تاریخش میشود هشیار باشند و به میهن خود پایند و وفادار بمانند. میتوان از "تجمع عشائر دمکراتیک عراق" نام برد که با صدور بیانیه هایی از مردم عراق درخواست نموده تا به مبارزه علیه آمریکا برخیزند و کشورشان را از اشغال برهانند. آنان همچنین خواستار استرداد کویت به عراق و اجرای قرارداد 1975 الجزائر فیما بین عراق و ایرانند، آنان همچنین مخالف دخالت ایران در سرنوشته کشور خود هستند. سازمانها و احزاب متعدد دیگری نیز هستند که این شیوه را دنبال کرده اند و از ملت عراق خواسته اند که مواظب پرتگاه خطرناکی باشند که موجب خواهد شد تا عراق به عنوان يك کشور نابود شود.

در اینجا ما میگوییم که ملی گرایی مساوی با شرف و آزادی و کرامت است در صورتی که مزدوری برای بیگانه مساوی با خیانت و جرم و شرمساری است. وظیفه ی میهنی همه ما ایجاب میکند که با تمام توان خود علیه اشغالگری بیگانه با همه امکاناتش به مقاومت برخیزیم. تنها از این راه است که میتوانیم به استقلال و شرف و آزادی دست یافته و کشور خود را از محنت برهانیم.

= پایان =

## پیرامون سوسیالیسم ...

2- تصمیم گیری درخصوص تولید و تخصیص ارزش مازاد که باید یک کارجمعی باشد تنها بدست صاحبامتیازان حزبی انجام می گرفت.

3- تولید کنندگان مستقیم نه تنها بر وسایل تولید کنترلی نداشتند بلکه حتی نمی توانستند در تعیین سیاست های اقتصاددینفش درخوری بازی کنند.

4- تخصیص سرمایه نه بر مبنای نیازهای عمومی وبخصوص نیازهای مصرفی جامعه بلکه بر اساس الویت های راس هرم حکومتی در نظر گرفته می شد. مثلا در دوزمینة صنایع نظامی و فضایی از آنجا که دولت علاقمند به سرمایه گذاری بود پیشرفت های چشم گیری حاصل شد. اما مثلا تا همین اواخر و قبل از فروپاشی شوروی کارگران معادن منطقه کوزباخ هر شش ماه یک قالب صابون در اختیار داشتند و ابزار کارشان اغلب زنگ زده بود و حدود یک دهه با آن کار کرده بودند.

5- وجود یک بخش اقتصاد غیر رسمی به دلیل شکاف بارز بین نیازها و تقاضاهای روزمره مردم بازار سیاهی را بوجود آورد بود که برای سازماندهندگان آن درآمدهای بالا داشت ، اما فساد را نیز نهادینه کرده بود. (3)

2

در عین حال باید اشاره کرد که ایراداتی که مکتب اطریش به سرکردگی فردریک فن هایک ولودویک فن میزس به شوروی سابق می گیرند و مثلا برنامه ریزی مرکزی یا سیستم قیمت گذاری را علت اصلی شکست شوروی میدانند بی اساس است. این سیستم با همین برنامه ریزی مرکزی و تقسیم کاری پیچیده توانست ربع میلیارد جمعیت را تامین کند و پس از سال 1945 به مدت چهل سال بطور مداوم رشد اقتصادی داشته باشد. (4) حتی تاکید بسیار بر یکمبود کالاها و مصرفی نیز نادرست است چراکه اگر مثلا استاندارد زندگی را در نظر بگیریم می بینیم که دستمزد واقعی در سال 1989 در ایالات متحده از دستمزد واقعی 1973 شوروی پایین تر بود. (5) و اگر طبق نظریه بسیاری از متخصصان استراتژی امریکا توانست با جنگ ستارگان و افزایش بودجه نظامی شوروی را شکست دهد باید علتش را در بسیج نیرو، سطح تولید و نیروی مولده بیشتر و مازاد تولیدی بیشتر جهت نیازهای رقابتی جستجو کرد.

آیا سوسیالیسم بازار بدیل اردوگاه کشورهای سوسیالیستی سابق است؟

اساس این سوسیالیسم بر خودانگیختگی بازآیدون انباشت سرمایه، مالکیت جمعی بردارایی ها و توزیع مساوات طلبانه ولی تصمیم گیری در سرمایه گذاری و سرمایه برداری همانند بازار و روابط اقتصاد سرمایه داری است. این سیستم سازشی بود که سوسیال دمکراتهای اولیه میخواستند بین ایده های خود و بازار بوجود آورند. این سوسیالیسم را مارکس وانگلس و پس از آنها کانوتسکی، بوخارین، بالامی، پرابرژینسکی ، نویرات و بسیاری از مارکسیست های معاصر آنان قبول نداشتند.

وقتی کشورهای اروپای شرقی رویه فروپاشی گذاشت، بخشهایی از روشنفکران تغییر جدیدی از سوسیالیسم بازار ارائه دادند: نوعی اصلاحات در نظام موجود استالینیستی از طریق بکارگرفتن پول، حسابداری سودوزیان و غیر ملی اعلام کردن بخش های غیر مولد

اقتصاد. باتلاشی شوروی بسیاری از طرفداران این بلوک به این نتیجه رسیدند که سوسیالیسم شکست خورده و باید بازار حفظ شود و دیری نپایید که آنها که پیش تر در شرق از سوسیالیسم بازار حمایت کرده بودند آنرا نیز شکست خورده دانستند و به این نتیجه رسیدند که تنها سرمایه داری تمام عیار امکان دارد!

اما همانگونه که بسیاری ، از جمله مارکس وانگلس در پروژهای سوسیالیستی خود فراتر رفتن از بازار را پیش بینی کرده بودند، تروتسکی و پیری اوبرائینسکی نیز بعدا گفتند که سوسیالیسم و بازار با یکدیگر درستی ندارند و یکی باید بردیگری پیروز شود. اما اشکالات سوسیالیسم بازار چیست؟

1- پی ریزی جامعه سوسیالیستی وهم زمان حفظ بازار به مثابه ابزار عمده ی توزیع امکان ناپذیر است.

2- در سوسیالیسم بازار تضاد عمده ی سرمایه داری ، بین تولید اجتماعی و برداشت خصوصی ادامه خواهد یافت و در نتیجه بخش عمده ی مسایل جامعه سرمایه داری، از جمله بحران های اقتصادی ادواری بجا خواهد ماند.

3- سوسیالیسم بازار در صورتی که کارکردی هم داشته باشد، با عملکرد استفاده از پول برای دریافت کالا، بسیاری از نابرابری های نظام کنونی را حفظ خواهد کرد.

4- پیشبرد سوسیالیسم بازار از طریق سارش با سرمایه داری ناممکن است زیرا سرمایه داری در این روند اصلاح گرایانه خواهد

باخت و به همین دلیل با آن مبارزه خواهد کرد. (6) بسیار عجیب است که طرفداران سوسیالیسم بازار ( دیوید شوایکارت ، هلیل تیکتین و برتل المن ) بیشتر بر مسایل اقتصادی این سیستم تاکید دادند و به بود یا نبود دمکراسی در این نظام ها چندان علاقه ای نشان نمی دهند. مثلا دیوید

شوایکارت در عین به دست دادن نمونه چین بعنوان کشوری بانظام سوسیالیسم بازار و تکیه بر موفقیت های اقتصادی آن اشاره می کند : " در این کشور اعدام ، نقض حقوق بشر، فقدان دمکراسی، استثمار کارگران، زن ستیزی، تنزل شرایط زیست محیطی و فساد سیاسی وجود دارد." (7) و بسیار خوشتر از آنکار دمکراسی که اساسی ترین بستر لازم جهت پیشبرد سوسیالیسم است بدون کوچکتری موضع گیری انسانی می گذرند. پرسیدنی است این چه سوسیالیسمی است که باید قلمرو آزادی سیاسیش را فراموش کرد و به قلمرو اقتصادی آن دل خوش داشت؟ آیا این مدافعین سوسیالیسم بازار هدفی بیش از آنچه در شوروی سابق انجام شد را دنبال می کنند؟ در مقابل این دونظام که یکی به تاریخ پیوست و دیگری ( چین ) چهار اسبه مسیر سرمایه داری را می پیماید، امپریالیسم کهنه کار از اختاپوس سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، آی ام اف، گت، نفتا، مقررات زدایی، نابودی یارانه های کشاورزان، نابودی جامعه رفاه دفاع و آنها را نجات دهنده جامعه بشری معرفی می کنند.

اخیرا پلیس بنگلادش یکی از کارخانه های نساجی را شبانه محاصره و سیزده هزار کارگر را به دستور بانک جهانی بدون کوچک ترین پاداش باباخریدی اخراج کرد. (8) در بنگلادش شش ونیم میلیون کودک از شش سالگی در خانه ها و رستورانها تحت نانوسانی ترین شرایط کار می کنند و تا سن ده سالگی نه دستمزد که روزانه فقط یک وعده غذا دریافت می کنند و اغلب باید کتک از کارفرما ها و رفتار غیر انسانی آنها را نیز تحمل کنند. بیکاری در آنجا چهل و هفت درصد است. (9)

3

سرمایه داری برای کسب سود دست به هر جنایتی میزند. اکنون مشخص شده است که منشاء فاجعه غذایی در بریتانیا موسوم به

بقیه در صفحه 12

## سه بدیل در برابر جمهوری اسلامی

قسمت دوم

اردشیر مهرداد

### لیبرال دمکراسی

طیف گسترده ای از مخالفان در برابر استبداد دینی حاکم یک نخبه سالاری عرفی را قرار می دهند: نوعی لیبرال دموکراسی. اینان بدیل خود را از نقد محدود جمهوری اسلامی استنتاج می کنند و نهایتاً آنچه عرضه می کنند از یک نسخه سکولار این رژیم چندان فراتر نمی رود. برای آنان قدرت حاکمه ی سیاسی در ایران محدود می شود به سه مشخصه: دین سالاری، خود کامگی و تمامیت خواهی. جایگزین چنین حکومت، بنابراین، یک نظام سکولار، کثرت گرا و متکی بر حق رأی عمومی خواهد بود. به نظر آنان، گسست از نظام کنونی تا آنجائی ضروری است، لااقل در شرایط حاضر، که به نفی مشخصه های اصلی آن منجر گردد. یعنی؛ حق حکومت کردن از انحصار روحانیون در آید و طبقه حاکم سیاسی غیر روحانیون را هم شامل شود؛ ساختارهای اجتماعی و فرهنگی از قیود و الزامات شرعی رهایی یابند و به یک چهار چوب عرفی منتقل شوند (که لزوماً به معنی دین زدایی آنها نیست)؛ سیاست های تبعیض آمیز و ستم گرانه علیه زنان، جوانان و اقلیت های دینی، تا آنجا که به پدر سالاری و مرد سالاری در شکل دینی آن مربوط است، ملغی شوند؛ مشروعیت قدرت و نهادهای آن ناشی از رأی عمومی باشد (هر چند برخی، از جمله طرفداران بازگشت سلطنت، این رأی را یک بار مصرف فرض کنند، یعنی معتقد باشند پس از شرکت در یک همه پرسی بطور دائم می تواند ملغی شود)؛ سیاست خارجی نه بر پایه ی «منافع اسلام»، بلکه، در تبعیت از «منافع ملی» بازسازی شود (هر چند نظام جهانی سلطه، حق خود فرمانی و همبستگی میان ملل جهان به فراموشی سپرده شود). (14)

برای این گروه، نه نقد حکومت اسلامی به نقد ساختارهای قدرت و نه به نقد نقش دولت در باز تولید روابط و مناسبات ساختاری مسلط گره می خورد. ساختار قدرت در بدیل اینان هم چنان سلسله مراتبی از قدرت است که از بالا به پایین عمل می کند. و رهبری کنندگان را بر فراز رهبری کنندگان قرار می دهد. مداخله و مشارکت مردم محدود می شود به رفتن پای صندوق های رأی و برگزیدن کسانی که قرار است برای زمانی کوتاه یا بلند بر سرنوشته آنان حاکم شوند. اینکه، نهادهای حکمرانی انتخابی باشند و راه رسیدن به قدرت جلب رأی اکثریت مردم باشد، با همه ی اهمیتی که در کشوری نظیر ما دارد، ماهیت قدرت را تغییر نمی دهد. قدرت هم چنان از مردم جدا است، با آنان بیگانه است، بر فرازشان سرشان می ایستد و متعلق به نخبگان است. بدیل لیبرال دموکراتیک، آنگونه که تصویر شد، امروز در ایران یک کف است. کمتر جریان جدی سیاسی ای می توان یافت که، به این کف معتقد باشد یا نباشد، جسارت کند در سطح برنامه ای از آن پائین تر رود. یعنی بتواند از نفی نفرت انگیز ترین و آشکارترین خصیصه های نظام حاکم طفره رود. شگفت آور نیست که امروز در طرح بدیل حکومتی بسیاری گروهها و گرایشها با پیشینه های گوناگون و تعلقات فرقه

ای و طایفه ای متفاوت روی چنین کفی در کنار یکدیگراند. بخش بزرگی از حامیان سلاطین پهلوی و مدافعان بازگشت « وارث تاج و تخت» به سلنت ( صرف نظر از برخی تاکیدات فرعی و شکلی) همانقدر به بدیل دموکراسی انتخابی دلبستگی نشان می دهند که طیف رنگارنگی از جمهوری خواهان، ملی گرایان و «چپ» ها،

روشن است تاکید بر این واقعیت که بدیل لیبرال-دموکراسی ساختاری نخبه - محور دارد، و یا قدرت سیاسی را هم چنان بر فراز جامعه نگاه می دارد، مطلقاً بدان معنی نیست، که بنابراین با جمهوری اسلامی تفاوتی ندارد و هر دو به یکسان برای مردم غیر قابل تحمل اند. قطعاً، این دو شکل حکومت با هم تفاوت دارند. لیبرال دموکراسی نه تنها وقتی به اشکالی در آید که بر بریتانیا و فرانسه وجود دارد- ( که به دهها دلیل در کشور حاشیه ای نظیر ایران شانس استقرار بسیار اندکی دارند) بلکه حتی وقتی به شکل حکومت های امروز آرژانتین و اندونزی و ترکیه ظاهر می شود نسبت به آنچه در ایران امروز وجود دارد نشانه ی یک تحول است. تردیدی نیست که دموکراسی انتخابی مکزیک و یا برزیل فضای سیاسی و فرهنگی مساعدتری برای مداخله ی مردم در محیط بوجود می آورد، و بستر مناسب تری است برای به حرکت در آمدن توده ی لگد مال شده، و از این نظر قدمی است به جلو. آنچه با این تاکید زیر سوال می رود انتخاب آگاهانه ی چنین بدیلی است از میان بدیل های دیگر؛ محدود ساختن انتظارات است به چنین نگرشی.

هم چنین روشن است تاکید بر اینکه، طیفی به این گستردگی در برنامه سیاسی خود، مشترکاً به ساختارهایی رأی میدهند که از بالا سازمان می یابد و بر جدایی از مردم استوار است، به معنی آن نیست که تمایزات دیگری آنها را از یکدیگر جدا نمی کند و یا این تمایزات بی اهمیت اند. مطلقاً نمی توان، به عنوان مثال، میان آنهایی که در یک دستگاه حکومتی انتخابی بودن نهادها را عمومیت می دهند (جمهوری خواه اند) و آنهایی که نهاد و یا نهادهایی را مستثنی می کنند ( طرفدار سلطنت) علامت تساوی گذاشت. یا فرضاً آنهایی که به توزیع جغرافیایی قدرت باور دارند و در صدد استقرار نوعی حکومت فدرال هستند را با دیگرانی که خواهان برقراری یک حکومت کاملاً متمرکز اند یکی دانست.

از این گذشته، و به ویژه نمی توان نسبت به راه کارهایی که گرایشها مختلف درون این طیف برای پیش بردن اهداف برنامه ای خود بر می گیرند بی اعتنا بود و تأثیرات آنها را بر جهت گیریهای عملی و واقعی هریک نادیده گرفت، اینکه یک گرایش معین تحقق برنامه ی خود را در گرو به حرکت در آمدن و اقدام کدام فاعل تغییر ( اجتماعی یا سیاسی) قرار دهد، نه تنها ممکن استان گرایش را از دیگر گرایشها متمایز سازد و یاحتی در مقابل آنها قرار دهد، بلکه، می تواند به نتایجی بیانجامد که معنی اش تجدید نظر در برنامه سیاسی آن گرایش باشد. لازم است این نکته را اندکی بازکنیم.

گرایشها درون طیف طرفداران لیبرال دموکراسی در طراحی استراتژی خود برای بر اندازی جمهوری اسلامی و استقرار جایگزین مطلوب، عموماً روی دو بازنگری حساب می کنند: مردم و دولت بوش. اما، به حساب اینکه برای هر یک چه نقشی قائل باشند دو خط متفاوت را درون این طیف می توان از یکدیگر جدا ساخت؛ خطی که تاکیدش بر مردم است و خطی که به واشنگتن چشم دوخته.



## سهه بدیل در برابر .....

### جنبش ضد استبدادی

برای خط نخست، بدیل حکومتی از درون یک جنبش ساسی بیرون می آید: یک جنبش ضد استبداد دینی. این جنبش وظیفه دارد جمهوری اسلامی را بر دارد و یک حکومت سکولار و انتخابی بجای آن بنشانند. نطفه های این جنبش دورن نارضایی عمیق مردم از حکومت اسلامی به شکل بلقوه موجود است، تنها لازم است بسیج شود و سازمان یابد و برای اینکار آنچه بیش از همه ضروری است حضور یک «رهبری» توانا و با اعتبار است. تلاش های حامیان این خط، درست از همین رو، امروز متمرکز است بر ساختن این رهبری. در این راه گرد آوری نیروهای سیاسی پراکنده و تبدیل ساختن آنها به یک موجودیت قابل رویت و یک صدای رسا، عمده ی کاری است که از جانب آنان صورت می گیرد.

هر چند به واشنگتن و سیاست های دولت بوش، خوش بین نیستند (حتی، بخشا، بسیار هم بدین اند) اما، بر این باورند که می توان و باید از رویا رویی میان حکومت اسلامی و دولت بوش بهره گرفت. این رویا رویی فرصت مناسبی فراهم ساخته برای شکل دادن به یک بدیل لیبرال-دموکراتیک. به انکاء چنین باوری، بسیاری از طرفداران این خط برخورد «خردمندانه» و «غیرایدتولوژیک» با ایالات متحده را توصیه می کنند. به گمان آنان باید از رویکردهای رادیکال با مسایل منطقه ای و جهانی، خصوصاً در رابطه با افغانستان، عراق و فلسطین پرهیز کرد. به عکس، لازم است، به جا و نابجا، بر ضرورت برقراری پیوند نزدیک میان ایران و ایالات متحده و ایران و اسرائیل تاکید کرد. نسبت به الگوی توسعه ی اقتصادی و اجتماعی هم جانبداری از پروژه جهان گستری سرمایه و اقتصاد لیبرالی را فراموش نکرد. و خود چنین طرز تفکری سبب می شود نتوانیم سکوت هواداران این خط نسبت به مسایلی چون فقر، بیکاری، بد مسکنی و محرومیت از درمان و آموزش مناسب را تماماً به حساب محافظه کاری طبقاتی آنان بگذاریم. (15) خطای بزرگی نیست، هر گاه، این سکوت را در عین حال بیان گر تلاشی بدانیم که برای جلب خشنودی واشنگتن صورت می گیرد.

بر سر راه موفقیت این خط یک معضل دو گانه وجود دارد. نخست اینکه بر درکی سطحی از سیاست های ایالات متحده نسبت به ایران متکی است. در دیدگاه ناضر بر این خط، سیاست دولت بوش در قبال ایران بیش از آنکه ترجمانی کشوری فهمیده شود از سیاست های جهانی و خاور میانه ای آن دولت، واکتتس فرض می شود نسبت به سیاست های ماجراجویانه و اقدامات تحرک آمیز جمهوری اسلامی در منطقه. به همین دلیل طرفداران این خط، کمتر در می یابند که طرح تجدید ساختار خاور میانه تا چه اندازه از اختلافات و کشمکش های واشنگتن و دولت های منطقه فراتر می رود: چگونه با تعریف مجدد از حق حاکمیت ملی، ادغام سراسر خاور میانه در قلمرو تحت کنترل مستقیم ایالات متحده به هدف مقدم طرح تبدیل می شود؛ و درست به همین دلیل، چگونه امپراطوری جورج بوش دوم قادرست در مخالفت با استقرار دموکراسی در ایران (و سایر کشورهای منطقه) از هر حکومت مستبد دیگری

پیشی گیرد. نبود یک چهار چوب نظری مناسب سبب شده حامیان این رویکرد در ارزیابی از امکان موفقیت خود در جلب حمایت ایالات متحده برای بر پایی یک بدیل لیبرال-دموکراتیک در ایران به شدت دچار خوش بینی شوند و به تاثیر معجزه آسای محافظه کاری ها و مصلحت اندیشی های خود پر بها بدهند. (16)

معضل دوم این راهبرد ناباوری و بی اعتمادی نسبت به حرکت مستقیم مردم و مداخله از پائین است. این ناباوری و بی اعتمادی به درجه ایست که، سبب می شود مدافعان این راهبرد نتوانند حتی ظرفیت حرکت و اقدام جمعی لایه های مختلف مردم را به رسمیت بشناسند؛ خواست های گروه های اجتماعی مختلف را در یابد، آنها را حول این خواست ها به حرکت در آورد و نیروی تغییر و تحول اجتماعی را در پیوند میان این حرکت ها بیابد، قادر نباشند از سطح فرهنگی و سیاسی عبور کنند و به اعماق نا رضایی مردم راه یابند، از آن جا که دست به بسیج بزنند و «جنبش ضد استبدادی» را هدایت کنند. درست از اینروست که این خط نمی تواند بر وحشت خود چیره شود و به ذخیره ی انفجاری توده ی کار و زحمت نزدیک و باسازمان دادن آنها در برابر قدرت سرکوبگر استبداد حاکم از سوئی و مداخله جویی سلطه گرانه ی کاخ سفید از دیگر سو وزنه ی متعادل کننده بوجود آورد. این محدودیت های به اندازه ای جدی است که مشکل می توان تصور کرد اجازه دهد راهبرد محوری این خط، یعنی پیدایش یک جنبش ضد استبدادی نیرومند، به نتیجه برسد و نهایتاً لیبرال دموکراسی به صورت یک جای گزین واقعی در آید. هر گاه مدافعان این راهبرد نتوانند بر محافظه کاری نظری خود مهار بزنند و نیز جسارت و قاطعیت سیاسی به مراتب بیشتری از خود نشان دهند، ناگزیر خواهند بود در مسابقه برای تعیین حکومت بدیل حتی پیش از آنکه سوت داور نواخته شود بازی را به حریفان خود واگذارند. (ادامه دارد)



ادامه از صفحه 10

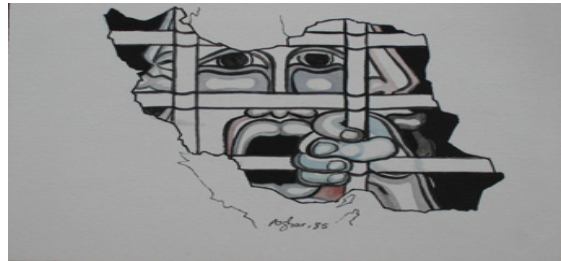
### پیرامون سوسیالیسم ....

چون گاوای مقررات زدایی بوده است. " دولت به شرکت های فراوری غذایی اجازه داده است تا درجه ی حرارت کارخانه را کاهش و حلال ها را که کارشان جلوگیری از ورود سموم به زنجیره ی غذایی انسانی است، حذف کنند. در نتیجه چون گاوای به دام ها سرایت کرد و بیماری از آنجا به انسان منتقل شد. دولت هم چنین شماربازرسان کشتارگاها و مزارع راکاهش داد تا از این طریق هزینه های خود را تقلیل دهد و از حمایت کشاورزان دست شوید. " (10)

بررسی این نمونه ها نیازبه مقاله ایی مجزادارد ولی آنچه لازم به یادآوری است اینکه سرمایه داری جهانی باکنترل وسایل ارتباط جمعی و سانسورآخبا ر و درغیردازی سعی می کند این شرایط را بهترین و مطلوب معرفی کند و تبلیغ کندکه بدیلی درمقابل آن وجود ندارد.

(ادامه دارد)

## فریاد اعتراض خود را علیه حکم ضد انسانی زندان ، شکنجه ، سنگسار و اعدام و در دفاع از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر کرج بلند کنیم !



### بادداشت :

هفته ای که پشت سر گذاشتیم ، در زندان رجایی شهر کرج ( گهر دشت ) ۶ تن از زندانیان سیاسی به اسامی : **بينا داراب زند ، ارزنگ داوودی ، حجت زمانی ، مهرداد لهراسبی ، فرزاد حمیدی ، جعفر اقدامی** در اعتراض به عدم تفکیک جرایم و اجراء طبقه بندی زندانیان سیاسی از مجرمین جنایی ، نقض حقوق بشر ، سرکوب مطبوعات ، عدم رعایت بهداشت ، خرید و فروش مواد مخدر ، تجاوز به جوانان کم سن و سال و غیره ۰۰۰ از روز دوشنبه ۵ بهمن ۸۳ ( ۲۴ ژانویه ۲۰۰۵ ) دست به اعتصاب غذا زده اند!

**ويدا هوشيار** یکی از برنامه سازان رادیو برابری با خانم **صبح ناز داراب زند** همسر ، **بينا داراب زند** ، در رابطه با زندان رجایی شهر ، مشکلات زندان ، پرونده سازی ، فریاد رسای شوهرش **بينا داراب زند** در رابطه با وضعیت اسف بار کودکان و نوجوانان که در معرض تجاوز جنسی قرار می گیرند و همچنین اعتیاد ، فساد زندان و سوء استفاده های دیگر و داد خواهی از مجامع بین المللی ، حقوق بشری برای اعزام نیروی ، جهت بازدید از زندان رجایی شهر کرج ( گهر دشت ) و دیگر زندان ها و بازداشتگاهها و انعکاس آن به افکار عمومی جهان ، گفتگویی داشته است !!

با سپاس از شهامت اخلاقی خانم **صبح ناز داراب زند** و از دست اندر کاران رادیو برابری ، ما این گفتگو را با کمترین تغییر از گفتار به نوشتار در اختیار خوانندگان می گذاریم ! عنوان گفتگو از ما میباشد

### هفته نامه راه کارگر

\*\*\*\*\*

**ويدا هوشيار** : خانم **صبح ناز داراب زند** ، با سلام و درود فراوان به شما ، اخیرا نامه ای با عنوان : **خطاب به مسئولان جمهوری اسلامی توسط فعالین : ( کمیته دفاع از دانشجویان سیاسی )** از طرف همسران آقای **بينا داراب زند** انتشار یافته است ، لطف کنید درابتداء بفرمایید ایشان ( **بينا** ) در چه تاریخی دستگیر شدند و اتهامات وارد به او چه مواردی را دربر می گیرد؟

**صبح ناز داراب زند** : من هم خدمت شما و شنوندگان تان سلام عرض می کنم ، متشکرم از اینکه با من تماس گرفتید ، **بينا** در ۲۸ مرداد ۸۳ در مقابل دفتر سازمان ملل دستگیر شدند و جرم شان تخصص غیر قانونی بود که باید \_ نسبت به بازداشت غیر قانونی اینها \_ بعدا صحبت کنیم ، که هیچ نوع تحصنی ، هیچ نوع راه

پیمایی ای بر مبنای قانون جرم نیست . بلکه من ایشان ( رژیم ) را به بازداشت غیر قانونی همسر و پارانیشان متهم می کنم !

بعد از انتقال همسر به بهانه صحبت یکی تا دو ساعته با ایشان ، همسر را به اوین بردند ، بعد از دو ماه انفرادی و بازجویی های طولانی ، ایشان را در یک روز یکشنبه به بهانه فریب دادن ، به بهانه ملاقات به همسرشان در سالن نگه داشتند و سپس از آنجا راهی زندان رجایی شهر کرج کردند .

اما اتهاماتی که به **بينا داراب زند** نسبت دادند ، دامنه امنیت ملی از طریق مانع تراشی ، مصاحبه ، طرح های فراندوم ، کمک های مالی به خانواده های زندانیان سیاسی و هزاران چیز های ریز و درشتی که معمولا از درون قانون خودشان بیرون می آورند !

اما من مدعی هستم . من خودم مدعی حقوق تضییع شده همسر ، بدلیل بازداشت غیر قانونی ، نگهداری غیر قانونی و انتقال غیر قانونی ایشان هستم! در حالیکه رژیم ، طبق قانون خودشان می بایست ، افراد « زندانی سیاسی » را در اوین نگه دارند و افراد « ارازل و اوپاش » ، « قاتل و جانی » باید در رجایی شهر کرج نگهداری شوند !

از طرفی رژیم ادعا می کند : که ما زندانی سیاسی نداریم . اگر زندانی سیاسی ندارید ، پس چرا آمدید ، طبقه بندی کردید و زندانیان را از یکدیگر تفکیک کردید ؟ این خودش جای سؤال است که به قانون خودتان هم احترام نمی گذارید . به همین دلیل است که مردم شما را در انتخابات با تحریم تنها خواهند گذاشت!

### ويدا هوشيار : معذرت می خواهم ، انتقال شوهرتان در چه تاریخی و به چه شکلی بوده است ؟

**صبح ناز داراب زند** : شوهرم **بينا** یک روز صبح یکشنبه به او زنگ زدند و گفتند : « علیرغم اینکه من ممنوع ملاقات هستم ، شما بیاید و اسم من ( صبح ناز ) در لیست ملاقات شونده گان گذاشته شده و شما می توانی بیایی و هم برای من پول به صندوق زندان واریز کنی و هم شاید مرا ملاقات کنی » متعاقب این خبر ، من هم رفتم و از ساعت ۳/۸ صبح تا ساعت ۱ بعد از ظهر منتظر ماندم که نوبت من رسید ، مرا صدا زدند و گفتند : « خانم **داراب زند** ، شما تشریف ببرید ، ایشان ( **بينا** ) ممنوع ملاقات هستند و دیگرهم آنجا ها نیاید ! » من هم پیش رئیس آنجا رفتم و پرسیدم : « آقای ساعی به چه مناسبت ، شوهرم ممنوع ملاقات هستند ؟ » ایشان ( ساعی ) گفتند : « تخلف داشتند » من گفتم : « چه نوع تخلفی داشتند که منجر به ممنوع ملاقات شدن ایشان گردید ؟ » رئیس آنجا گفتند : « ما نمی توانیم به شما بگوییم ! » گفتم باشد و به منزل برگشتم و منتظر نشستم تا با من تماس بگیرند.

روز دوم دوشنبه ساعت ۷ بود به من زنگ زد و گفت : « من رجایی شهر کرج هستم و خداحافظی کرد » من دیگر نتوانستم با او تماس بگیرم و بعد از چند روز ، حدود ۴ یا ۵ روز دیگر تماسی گرفت و گفت : « من را به بهانه اینکه ملاقات داری ، بردند و در سالن نشاندهند و من هرچه فکر کردم برای چه من را تنها ، اینجا در سالن نشاندهند ؟ فکرم به جایی نرسید ، تا اینکه یکی و دو ساعت دیگر من را سوار ماشین کردند و به زندان رجایی شهر منتقل نمودند »

**ويدا هوشيار** : آخرین باری که توانستید ، شوهرتان ( آقای **بينا** ) را ملاقات کنید و با ایشان صحبت کنید ، کی بود و وضعیتش نیز چگونه بوده است؟ این را از این جهت می پرسم که الان چندین روز است که با سایر دوستان خود در اعتصاب غذا بسر می برند !

**صبح ناز داراب زند** : بله ، من هفته گذشته توانستم ایشان را ببینم . وضعیت بهداشتی و امنیت جانی در زندان رجایی شهر ، زیر صفر است ! انواع و اقسام افراد از قاچاقچی ، دزد و با جرایم عمدی در آنجا نگهداری می شوند و هیچ نوع حقوقی که برای یک انسان باید در آنجا قائل بشوند ، موجود نیست . رجایی شهر کرج زندانی است که در نهایت سنگدلی ، حقوق یک انسان که حتی زندانی باشد را لگد مال می کنند . شوهرم را در روز اول بین صد ( ۱۰۰ ) نفر که جرایم مختلف داشتند ، جا دادند . بعد از چند روز



ایشان را در یک زندان انفرادی، اسما انفرادی است، اما به همراه دو قاتل نگهداری کردند و اخیراً که در اعتصاب غذا بسر می برند، شنیدم در سالنی هستند که به آن « حسینیه » می گویند. این سالن ۸۰ نفر درونش جا می گیرند که با آویزان کردن پرده، افراد را از همدیگر جدا می کنند!

### **ویدا هوشیار : شما در نامه نان ، خطاب به مسئولان جمهوری اسلامی ، مطالبی را آوردید ، فکر می کنید که از جانب مسئولین ، ترتیب اثری داده شود ؟**

**صبح ناز داراب زند :** فکر نمی کنم ! برای آنکه حکومت اگر می خواست با مردمش تمکین کند ، به هیچ عنوان در این لحظه خطیری که آقایان مدعی اند ، الان لحظه خطرناکی برای جمهوری اسلامی هست به هیچ عنوان تنها در میدان انتخابات نمی مانند! در واقع این حکومت استکه ، باید به مردمش تمکین کند ، تمکین نکردنش و نهایت ، تنها ماندن حکومت رو در روی ، خودش است من خطاب به مسئولان گفتم: « شما هیچ وقت جواب درست به افراد مملکت تان ندادید، برای همین است که تنها خواهید ماند !

ما هرگز به خودمان اجازه خشم ، نفرت ، کینه علیه شما نخواهیم داد . ما با شما مثل شما رفتار نخواهیم کرد . ما شما را در انتخابات در آن لحظه های خطیری که فکر می کنید ، تنها خواهیم گذاشت ! شما هر گز به خواسته های ملت جواب ندادید ، شما هر گز با ملت تمکین نکردید ، ملت شما را رودروی خودتان تنها خواهد گذاشت « خطاب من در طی همین سه تا چهار نامه ام متوجه مسئولان بوده است \_ خانم هوشیار ، می دانم حرف بسیار و بیش از این ها است \_ و من نمی دانم : الان دستگاههای اطلاعاتی شان شروع می کنند ، بلافاصله به نوشتن و جرایم درست کردن ، پرونده درست کردن ، ولی مهم نیست !!

همسر من از درون زندان رجایی شهر ، فریاد می زند ، اینجا کودکانی هستند که مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند . اینجا جایی است که مواد مخدر توزیع می گردد، همسر من از درون زندان برای خودش فریاد نمی زند ! همسر من فریاد می زند تا به گوش آن کسانی که ادعا می کنند ، مدافعان حقوق بشر در داخل ایران هستند تا به گوش آنها برسد . چگونه ممکن است یک قانونی ، بیگانه با کشور خودش باشد ؟ چگونه ممکن است آدم برای زندان های ابولقرب ( عراق ) دل بسوزاند ؟ در حالیکه کودکانی ، فرزندان ، انسان هایی در آنجا حقوق انسانی شان پایمال می شود ، آن کسانی که متن هایی را می نوشتند و در اختیار کسانی که الان مدعی حقوق بشر هستند به چنین روزی می اندیشیدند ؟ کسانی هستند که نکته بین هستند ، کسانی هستند که انتظار دارند و همان ها هستند که باید امروز جواب بدهند \_ خانم هوشیار \_ من اینها را برای تحت تاثیر قرار دادن شما و شنوندگان تان نمی گویم ، اینها کسانی هستند که فکر می کنند ، مردم ایران هنوز کودن هستند ! مردم ایران نمی فهمند ! اما باور کنید ، اینطور نیست . شما با پسر ۱۴ یا ۱۵ ساله اینجا حرف می زنید ، باورتان نمی شود که اینها دنیایی از اطلاعات و آگاهی هستند .

من اینها را برای تحت تاثیر قرار دادن تان نمی گویم ! عین واقعیت است . چگونه ممکن است افراد با مردم خویش ، اینگونه بیگانه باشند ؟ چگونه ممکن است این افراد به خودشان دروغ بگویند؟ \_ خانم هوشیار\_ خیلی عذر می خواهم ، اینها تا کی می خواهند ، ما را اینقدر کودن ، نفهم بشناسند ؟ اینها با چه چیزی می خواهند ، ما را فریب بدهند ؟ خودشان زندانی می کنند ، خودشان بازداشت ، غیر قانونی می کنند که فردا افرادی را برای ما بعنوان منجیان عالم روی صحنه بیاورند ! خودشان می دانند که این بازداشتی ها غیر قانونی است ! اما چرا اینکار را می کنند ؟ برای اینکه احیاناً ممکنه که ما سوپر منی در آینده داشته باشیم، فریب مردم همین است !!

**ویدا هوشیار :** خانم داراب زند ، آیا صحبتی در رابطه با کانون ها ، مجامع و نهاد های حقوق بشر در خطاب به مردم تان ، خطاب به نیروهای مترقی دارید ؟ اگر آری بفرمایید ، میکروفون رادیو در اختیار شماست !

**صبح ناز داراب زند :** من در خطاب به یکایک آنها ، اولاً سلام عرض می کنم ، خطاب به آنها می گویم : اگر قرار باشد، کسی داعیه حقوق بشر را نتواند بگوید ، آن کسانی هستند که در خارج از کشور، واقعا بدون هیچ چشم داشتی فداکاری می کنند . بدون هیچ منفعت خواهی ، هیچ منفعتی ، به یاد کسانی که در زندانهای مثل رجایی شهر دارند ، پر پر می زند ، عمل می کنند. من از آنها خواهش می کنم ، مامورینی ، بازرسانی ، هر کسی را که فکر می کنند ، برای نجات این کودکان و مردم اینجا ، موثر باشد ، گسیل دارند . چگونه ممکنه آدم در قرن بیست و یکم از زندان رجایی شهر ، آنجاییکه کهنه گی ، بیماری و آنجایی همه چیز وجود داشته باشد ، خبر نداشته باشد ؟ آدم هایی آنجا هستند که در انتظار اعدام اند ، بچه هایی آنجا هستند که وجودشان فراموش شده است . چه کسی باید از حق و حقوق اینها دفاع کند ؟ همسر من در پای تلفن بمن می گوید : « خانم اصلاً با من حرف نزن ! به داد اینها پی برسید که در اینجا مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند ، این بچه ها منتظر اعدام اند ، مواد مخدر ، فساد ، کثافت و همه چیز بیداد می کند « حکومت اشتباه کرد . حکومتی که همسر من را به زندان رجایی شهر کرج فرستاد ، اشتباه کرد ، برای آنکه باید می دانست او ( بینا داراب زند ) رجایی شهر ( گوهر دشت سابق ) و فجایع آنجا را لو خواهد داد. حق و حقوقی که در آنجا در مورد انسان ها پایمال می شود ، لو خواهد داد، اشتباه کرده ، باز حکومت اشتباه کرد ، نمی بایست اینها را به آنجا می فرستاد .

### **ویدا هوشیار : خانم صبح ناز داراب زند ، من بی نهایت از شما متشکرم ، سپاس و درود من به شما و شجاعت اخلاقی تان باد !**

**صبح ناز داراب زند :** خانم هوشیار ، خیلی از شما متشکر و ممنونم ! ببخشید این فریاد ها از روی خشم نیست ، از روی نفرت نیست ، از روی احساس نیست بلکه از روی انسانیت است که اگر در کسی وجود دارد باید به این کانون ها مراجعه کند !!

**پایان گفتگو ( عین گفتگو در آرشیو رادیو برابری ، در آدرس زیر موجود است ) :**

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

